

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال نهم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۵ - شماره پیاپی ۳۲

تحلیل سبک‌شناسی رسالهٔ فصول، اثری ناشناخته از ابوالفضل رشیدالدین میبدی

(ص ۹۴-۱۱۴)

دکتر مجید پویان^۱، فاطمه دهشیری (نویسنده مسئول)^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۵/۲۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۲۵

چکیده

رسالهٔ فصول اثر رشیدالدین میبدی (ز: ۵۲۰ ه.ق)، مفسر قرآن و نثرنویس برجستهٔ عرفانی در سدهٔ ششم ه.ق است. این رساله اثری ناشناخته از این نویسنده است که تفاوت بنیادین با دیگر آثار او دارد و در کلیت آن، نوشته‌ای است در اصول و شیوه‌های هنر خطابه و فصّالی. نثر فصول نثری بینابین است که به نثر فنی گرایش دارد.

در مقاله حاضر رسالهٔ فصول بر اساس سه رویکرد زبانی، فکری و ادبی بررسی شده است. از مهمترین ویژگیهای زبانی رسالهٔ فصول، فراوانی واژه‌های عربی، اقتباس از آیات و احادیث، استشهاد به اشعار عربی و فارسی و کاربرد تلفظ‌های کهن است. در بعد ادبی گرایش زیاد نویسنده به انواع سجع و جناس، افسونی موسیقایی و آهنگین به نثر او میدهد. پاره‌ای صور خیال به‌خصوص تشبیه‌های بلیغ، استعاره نیز بیش از سایر تصاویر مورد توجه قرار گرفته است. از آنجا که این اثر در اصل نمونه‌ای از هنر خطابه و فصّالی است، گرایش به موسیقایی کردن نثر میتواند متأثر از سنت شفاهی خطابه‌گویی باشد. در این مقاله علاوه بر بررسی ویژگیهای سبک‌شناسی فصول میبدی، با رویکردی تطبیقی، وجوه تشابه و افتراق این اثر با رسالهٔ الطیور نجم رازی (م ۶۵۴ ه.ق) - که از متون مربوط به فن فصّالی در سدهٔ ششم ه.ق است - به صورت مختصر بیان شده است.

کلمات کلیدی: سبک‌شناسی، ویژگی‌های سبکی، نثر بینابین، رسالهٔ فصول، رسالهٔ الطیور.

^۱استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

^۲دانشجوی کارشناسی ارشد ایران‌شناسی (نسخه‌شناسی) - دانشگاه شهید بهشتی

dehshiry.fateme@gmail.com

مقدمه:

رساله فصول اثر رشیدالدین میبیدی (ز: ۵۲۰ ه.ق)، مفسر قرآن و نثرنویس برجسته عرفانی در سده ششم ه.ق است. رشیدالدین میبیدی را معمولاً با تفسیر سترگ و ارجمندش با نام «کشف‌الأسرار و عده‌الابرار» می‌شناسند؛ اثری که یکی از مهمترین متون عرفانی و تفسیری در زبان فارسی بشمار میرود.

فصول اما اثری ناشناخته از این نویسنده است که تفاوت بنیادین با دیگر آثار او دارد و در کلیت آن، نوشته‌ای است در اصول و شیوه‌های هنر خطابه و فصالی. کتابی به نثر بینابین همراه با اشارات و تلمیحات به قرآن، حدیث و اشعار عربی و فارسی.

این رساله، یکی از بخشهای مجموعه خطی است که نسخه منحصر به فرد آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۷۸۱۳ موجود است، و برای نخستین بار به وسیله استاد محمدتقی دانش‌پژوه در مجله «فرهنگ ایران زمین» (ج ۱۶: صص ۴۴-۸۹) منتشر شده است.

محمدتقی دانش‌پژوه معتقد است که میبیدی این رساله را از روی تألیف استاد ابوالقاسم یوسف بن الحسین بن یوسف البیع الهروی به فارسی در آورده و به خط خود نوشته است، ولی با بررسی محتوایی رساله میتوان گفت اصل متن رساله به عربی بوده و نویسنده به ترجمه و شرح آزاد آن پرداخته است.

ساختار رساله فصول:

رساله فصول شامل یک مقدمه و هفت فصل با عناوین: فصول السلاطین، فصول الوزراء، فصول العمدا، فصول الرؤسا، فصول السادات، فصول العلما و فصول القضا است و برای هر گروه، به جز فصل قضا، سه فصل اختصاص یافته است.

اگر هر یک از فصلهای هفتگانه رساله فصول را در حکم یک الگو و قالب (Template) بدانیم، نویسنده در آن طرحی یکسان برای مخاطب در نظر گرفته است که چندان تغییر و تحول نمی‌یابد. بر این اساس ما میتوانیم ساختار کلی زیر را برای رساله در نظر بگیریم که نویسنده بر پایه آن به مدح و مدیحه‌گویی می‌پردازد.

۱. آغاز فصل با آیه یا حدیث با ذکر نمونه.

۲. ترجمه گونه‌ای از آیات و احادیث استشهادی.

۳. گریز به مدح ممدوح و برشمردن فضایل او.

۴. دعای مادح در حق ممدوح در انتهای فصل.

نویسنده هر فصل را با آیه و حدیث یا سخنی از علما و عبارتهایی مانند: «قال الله سبحانه فی کتاب العزیز» شروع میکند، مثلاً ابتدای فصل اول از «فصول الوزراء» اینگونه شروع میشود:

«قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ إِبْدَاءً لِأَثَارِ كَمَالِ قُدْرَتِهِ، وَإِطْرَاءً لِجَلَالِهِ فِي إِنْشَاءِ صُنْعِهِ بِتَنْوِيرِ التَّيْرَاتِ وَ تَرْتِيبِ مَجَارِي الْأَفْلَاكِ: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ، الْجَوَارِي الْكُنَّسِ، وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»» (فصول، دانش‌پژوه، ج ۱۶: ص ۵۰)

سپس نویسنده ترجمه و شرح‌گونه‌ای از آیه ارائه می‌کند و آن را مقدمه‌ای برای ورود به ممدوح قرار می‌دهد. در مثال بالا از «فصول الوزرا»، نویسنده پس از بیان آن آیات، اینگونه به ترجمه آن می‌پردازد:

«خداوند زمین و زمان، آفریدگار آدم و آدمیان، و راعی جانوران، جلال قدر و کمال قدرت خویش عرضه می‌کند بر آرباب‌الآب و عقلا و به تعبیه‌های لَطَف و لطیف نمودن در ترکیب زمین و آسمان، بَقُولِهِ: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ»، قسم یاد می‌کند بدان پنج ستاره، چون: بهرام و زهره و زحل و مریخ و عطارد، و به رفتن ایشان بر همسر خویش بر خطّ عکس.» (ص ۵۱)

پس از آن نویسنده گریزی به مدح ممدوح می‌زند و به بر شمردن صفات و فضایل او می‌پردازد. مثلاً نویسنده ذیل آیات «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ...»، ابتدا کمال و فضایل جبرئیل را بر می‌شمرد و سپس به فضایل و صفات ممدوح خود می‌پردازد. نخست جبرئیل را صاحب پنج صفت میدانند (کرم، قوت، مکان، اُبهت و امانت)، و او را «کدخدای آسمان» مینامد. آنگاه می‌گوید: «صفت کدخدای زمین، صدر اجل فلان هم این پنج است، کرم و قوت و مکان و طاعت و امانت». سپس در بسط این معنا به تمثیل و استشهاد و سجع‌پردازی روی می‌آورد تا محتوای مورد نظر را بپروراند.

«در آسمان کدخدای است نام وی جبرئیل، او را پنج صفت است از صفات شرف و بزرگی، یکی کرم، دیگر قوت، دیگر مکان، دیگر اُبهت و حشمت، دیگر امانت. کرمش چنان است که هر چند از خلائق قبایح و فضایح بیش بیند، در حضرت عزّت نیابت ایشان بیش دارد. ... صفت کدخدای زمین، صدر اجل فلان هم این پنج است، کرم و قوت و مکان و طاعت و امانت. صفت کرم وی چنان است که اگر از مطلع خورشید تا به غیب آن جمله سائلان و خواهندگان و محتاجان به کرم وی التجا کنند، غبار ایاست و گرد خجالت بر چهره کرم خویش منشانند. قَالَ الْقَائِلُ:

يُعْطِي الْمَائِينَ وَ لَا يُوْذُ بِحَمْلِهِ
مَخْضُ الضَّرَائِبِ مَا جَدَّ الْأَمْجَادِ»
(ص ۵۲)

در انتهای هر فصل نویسنده در حق ممدوح خود دعا می‌کند و فصل را به پایان می‌رساند. گاهی دعای انتهای هر فصل به صورت دعایی ساده است، و گاهی به صورت دعای تأیید مانند قصیده، و گاهی نیز کلاً به عربی است. در زیر به نمونه‌هایی از این دعاها اشاره می‌شود:

«ایزد تعالی ساحت وی از أسوا و مکاره مُبَرَّأً دارد، و دولت وی از عین حُسْتَادِ مُوقِّی دارد، و نعمت دو جهانی وی را مهتاً دارد.» (ص ۵۵)

«ای بار خدایی که به دهر اندر یکسر چون خویشتن خویش تویی نیست تو را یار، همتا و نظیر تو نیاورد و نیارد از آدم تا مهدی این گنبد دوار. اصل همه اجناسی، فضل همه اشخاصی، رکن همه آفاقی، قطب همه ادوار. خداوندا! این صدر را امان زمان و زمین دار، خداوند تاج و تخت و مهر و نگین دار، دوام دولت قرین رأی صدر و مقام دین دار.» (نمونه دعای تأبید) (ص ۵۳)

«اللَّهُمَّ أَنْتَ فِي الْعِزِّ وَالْكَرَامَةِ، مُمْتَدًّا عُمُرَهُ وَ نِعْمَتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ بَلِّغْهُ وَ إِيَّانَا مَعَ جَدَّةِ الْمُصْطَفَى دَارَ الْمَقَامَةِ.» (ص ۷۱)

محتوای رساله فصول:

رساله فصول در کلیت آن نوشته‌ای است در اصول و شیوه‌های هنر خطابه و فصالی، و محتوای اثر به گونه‌ای است که یکسر به مدح و مدیحه‌گویی می‌پردازد و نویسنده در هر فصل نمونه‌هایی را ذکر میکند که به کار فضالان و خطبا می‌آید تا در مدایح خود از آن بهره ببرند. آنچه گفتنی است اینکه محتوای فصول نه تنها قابل قیاس با کشف الاسرار نیست، بلکه در تعارض و تناقض با آن قرار دارد. آن همه سخن گفتن از استغنا و بی‌نیازی و بی‌تعلقی عارفانه در کشف الاسرار که به تناسب رویکردهای عرفانی نویسنده مجال حضور می‌یابد، در رساله فصول جای خود را به مضامینی سطحی و ساده و در قالب لفظ‌پردازی‌های صوری و گاه تصنعی و بارد میدهد. در رساله فصول، میبدی سخن از «اهل تحقیق و اشارت و ارباب معانی» میکند و اصطلاحات شناخته شده عرفانی، چون توحید، تفرید، رضا، ولاء، همت را به کار میبرد که اینگونه اصطلاحات شباهتهایی با نثر کشف الاسرار و نیز روش میبدی در تفسیر عرفانی آیات قرآنی دارد و به نوعی بیانگر رویکرد عرفانی میبدی به تفسیر است، هر چند کارکرد این اصطلاحات نه در جهت تزکیه نفس و عوالم عرفانی بلکه در جهت مدح ممدوح و برکشیدن او است. در زیر نمونه‌ای از تفسیر عرفانی از آیات آورده میشود:

«بر زبان اهل تحقیق و اشارت و ارباب تدقیق معنی آیت آن است که ملک تعالی می‌گوید، از آنجا که گردون زحل است در فلک سابع، تا آنجا که ممر ماه است در فلک اول، جمله مملوک و مقدر ما است، و در تحت تصرف ما است، برابر جمله فرمان است، و امر من بر جمله روان است. ... و از قطره نطفه ضعیف مهین دفين در ظلمت مشایم و اطوار امشاج باز داشته، و در آن حصن استوار در نیافته، و نظر ما بر نگاشت آن بگماشته، آن نیز مملوک و مقدر ما است، و در تحت تصرف و قدرت ما است، چنانکه خواهم میدارم، بر اقتضای حکمت مینگارم، آن را که مستحق دختر بود دختر دهم، آن را که مستحق پسر بود پسر دهم، آن را که سزای هر دو بود هر دو دهم، آن را که مستحق هیچ نبود هیچ دو ندهم.» (ص ۶۱)

فصلهای رسالهٔ فصول نیز که بگونه‌ای از فرمول قصیده‌سرای پیروی میکنند، سرشار از شواهدی است که به کار مدیحه‌سرا می‌آید تا قدرت ممدوح را «لوهی» و بی‌حدّ و حصر جلوه دهد و ممدوح را برخوردار از تأیید الهی (فره) بازتاب دهد و از آنجا که هر فصل به یکی از طبقات و اقسام صاحب‌منصب و قدرت اختصاص دارد، طبیعی است که گزینش شواهد در راستای تبیین قدرت و منزلت آن طبقه و نیز توجیه قدرت سیاسی و مشروعیت‌بخشی آن باشد.

برای نمونه عبارتی از فصل سوّم از «فصول الوزرا» آورده میشود که از حدیث برای مشروعیت‌بخشی سیاسی و چهرهٔ قدسی دادن به ممدوح (وزیر - صدر) استفاده شده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يُسَاوِي دِينَكُمْ هَذَا حَصَاةُ لَوْ بَقِيْتُمْ يَوْمًا بَعِيْرَ إِمَامٍ». سَيِّدِ عَرَبٍ وَعَجْمٍ، فَخَرِ ذُرِّيَّتِ آدَمَ، رَسُولِ پادشاه عالم، روزی در آن مهبط وحی نشسته بود، و کتف نبوت در مسند رسالت تکیه داده، و مهاجر و أنصار به حوالی او حلقه بسته، آن انگشتی که محلّ حُجْزَةُ رِثَانِي بود بیازید، از صحرای مسجد حَصَاتِي برداشت، گفت: بدان خدایی که مرا منشور نبوت و رسالت داد و نام سَیِّدِ و سالار رسولان نهاد، که هر قومی و جماعتی و اهل ولایتی که ایشان را متبوعی و مقتدایی پدیدار نباشد، و صدری که دارند سزای افتخار نبود، دین ایشان را به حضرت خداوند مقدار نبود.» (ص ۵۶)

هر فصل رسالهٔ فصول به یکی از طبقات اجتماع پرداخته است که مشتمل بر: فصول السلاطین، فصول الوزرا، فصول العمداء، فصول الرؤسا، فصول السادات، فصول العلما و فصول القضاة است که در زیر نگاهی اجمالی به این طبقات میشود:

سلطان:

سلطان در لغت به معنی «چیرگی» و مجازاً به معنای پادشاه است و در تاریخ اسلام، عنوان عمومی هر یک از فرمانروایان مستقل مسلمان در ممالک مختلف اسلامی، که در حوزهٔ فرمانروایی خود تسلط و شوکت مطلق داشتند، و مافوق او در امر و حکم، و در صلح و جنگ، قدرت و اختیاری نبود. سلطان، لقبی است که بار اول امیر خلف، پادشاه سیستان، آنگاه که در حبس غزنین بود به سلطان محمود غزنوی داد و از آن پس این لقب مستعمل شد. (انوری، ۱۳۵ در فصول میبدی سلطان برترین پایه و جاه و جلال را دارد و مدح‌های مرتبط به او از اغراق‌آمیزترین مدایح فصول است. در فصول کوشش میشود سلطان پایه و قوام هستی و وجود او مایهٔ آرامش و رفاه مادی و معنوی مردم جلوه داده شود.

وزیر:

کلمهٔ وزیر به جای صدراعظم یا نخست‌وزیر حالیه بوده و بعد از سلطان بزرگ‌ترین مقام کشوری به شمار میرفته است. اهمّیت شغل وزارت، از کارهای مهمّی که وزیران برعهده داشته و به قوت تدبیر خود میراندند معلوم میشود. چندان که میتوان گفت در این ادوار در اوضاع مملکت بسیار مؤثر

بوده‌اند و گاهی به خصوص از لحاظ ترویج علم و ادب اهمیت و تأثیرشان از بعضی از پادشاهان بیشتر بوده است. زیرا وزیران غالباً از اهل علم و ادب بودند و حال آنکه گاهی اتفاق می‌افتاد که سلاطین از علم و دانایی بهره لازم و کافی را نداشته‌اند. (انوری، ۱۳۵۵: ۴۹)

عمدا:

عمید، سابقاً یک نوع مخاطبه بود که از جانب سلطان به وزرا و بزرگان داده میشد. چنانکه وقتی سلطان مسعود غزنوی، بوسهل حمدوی را به کدخدایی ری منصوب میکند، وی را الشیخ العمید می‌خواند که احمد عبدالصمد را ناخوش می‌آید. (بیهقی، ۱۳۱۷: ص ۳۹۰)

گاه این واژه به معنی رئیس یا صاحب نیز بکار رفته‌است. چنانکه در قابوسنامه خواجه بونصر مشکان که صاحب دیوان رسالت محمود و مسعود را بر عهده داشته، عمید دیوان رسایل نامیده شده است. (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ص ۲۰۹)

رؤسا:

رئیس، در لغت به معنای سرور، مهتر و سردار قوم است. «مردی وجیه و محتشم از خاندانی بزرگ که به فرمان سلاطین در هر شهر گمارده میشد و میان مردم و عمال دیوان واسطه و میانجی بود و دیوان ریاست تحت تدبیر وی قرار داشت.» (فرهنگ معین، ذیل «رئیس»)

سادات:

منظور از سادات خاندان و اهل بیت پیامبر (ص)‌اند که در رساله فصول از منزلت اجتماعی و احترام زیادی برخوردارند.

علما:

علما از جایگاه والایی در جامعه برخوردار بودند و آنها را وارثان انبیا میدانستند. خواجه نظام‌الملک احترام به علمای دین را از وظایف پادشاهی میدانند و میگوید:

«بر پادشاه واجب است در کار دین پژوهش کردن و فرایض و سنت و فرمان‌های خدای تعالی به جای آوردن و کار بستن و علمای دین را حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت‌المال پدید آوردن و زاهدان و پرهیزگان را گرامی داشتن. و نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست است. زیرا که پادشاهی و دین همچون دو برادرند. هرگاه که در مملکت اضطرابی پدید آید، در دین نیز خلل آید، بد دینان و مفسدان قوت گیرند و پادشاه را بی‌شکوه و رنجه‌دل دارند و بدعت آشکارا شود و خوارج زور آرند.» (خواجه نظام‌الملک طوسی، ۱۳۵۵: ۸۱)

قضات:

در دوره سلجوقیان کار قضا به وسیله قاضیان که از طرف سلطان یا حکام تعیین میگردیدند انجام میشده است، و در رأس قضات کشور فردی به نام قاضی‌القضات بر امور آنان نظارت میکرده‌است.

قضات از طرف حکومت تعیین میگردیدند و مشاخره داشته‌اند و حکومت در کار آنان نظارت داشته است. (انوری، ۱۳۵۵: ۱۹۴)

کاربرد آیات و احادیث و اشعار فارسی و عربی:

استشهادهای کتاب فصول دامنۀ متنوعی از آیات و احادیث و اشعار فارسی و عربی را در بر می‌گیرد و معمولاً از مواردی استفاده میشود که در تناسب با سر فصل و عنوان فصل است و در جهت برکشیدن و آبرو دادن به ممدوح از آن استفاده میشود. مثلاً در «فصول السّادات» به آیات و احادیثی تمسک میجوید که در جهت اعزاز و تکریم اهل بیت پیامبر (ص) است:

نمونه آیه: «قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (ص ۷۲)

نمونه حدیث: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَوَىٰ» (ص ۷۲)

یا در «فصول العمدا» و «فصول الوزرا» به اشعار زیر جهت مدح ممدوح خود استشهاد میکند:

«ایا صدری که در عالم نیابد کس چو تو زیبا	ایا بدری که در گیتی نیابد کس تو را همتا
طواف داعیان بینم به گرد قصر تو دائم	همانا قصر تو کعبه است و گرد قصر تو بطحا
زفان از بهر آن باید که گویی مدح او دائم	دو چشم از بهر آن باید که بینی روی او فردا
همی تا در شب تاری ستاره گردد از گردون	چو بر دیبای پیروزه فشاند لؤلؤ بیضا
عدیل شادکامی باش و جفت دولت باقی	قرین کامرانی باش و یار دولت برنا»

(ص ۵۸)

«امین است و صفت امانت وی چنان است که امانت و امان زمین و زمان فرع امانت او است، و دیانت رعیت از اقبال دین و دیانت او است. قال القائل:

أَمِينُ الْإِلَهِ حَيَوَةُ الْقُلُوبِ رَبِيعُ الْأَنْعَامِ لَدَى الْأُزْمِنَةِ»

(ص ۵۳)

فصّالی:

چنان که گفته شد رسالۀ فصول از کهن‌ترین نمونه‌های شیوۀ خطابه و فصّالی است. چون این تعبیر ممکن است نامأنوس باشد توضیحی در این باره داده میشود.

فصّالان کسانی بودند که در مجالس بزرگان و بر سر منبر آنان را میستودند، و صلبه میگرفتند، و هنر آنها مشابه مقامه‌نویسی بوده است. در واقع، فصّالی نوعی ادبیات شفاهی، و جزئی از آداب و رسوم دورۀ رفاه و تجمل پیش از مغول بود؛ عصری که در آن مناقب‌خوانان و فضایل‌خوانان در کوی و برزن و بازار میخواندند، و صوفیان در خانقاههای خود سماع میکردند، شاعران در مراسم و اعیاد

قصیده میسرودند، و فصّالان هم به نوعی مجالس بزرگان زمان را رونق و اعتبار میبخشیدند، اما مغولها که آمدند، وضع اجتماعی دگرگون شد، و بسیاری از آداب و رسوم از میان رفت. تاخت و تاز و کشتار و مالیات گرفتن جای همه کارها را گرفت. بنابراین، فصّالی هم دیگر جایی نداشت. رشیدالدین میبیدی، خاقانی، نجم رازی و محمد عوفی همه در اواخر عصر سلجوقی و قبل از هجوم مغول، میزیستند، و این تعبیر در آثار پیش و پس از آن دوره به چشم نخورده‌است. پس شاید بتوان گفت که این شیوه اختصاص به همان عصر داشته است. (ریاحی، رساله الطیور: صص ۸۷-۸۹)

از آثار فصّالی و فصّالان چیز زیادی نمانده است و به غیر از فصول رشیدالدین میبیدی، بنا به نظر دکتر ریاحی صحیح‌تر این است که رساله الطیور نجم رازی را نیز از نمونه‌های آثار فصّالی دانست. آنچه گفتنی است اینکه واژه «فصّالی» و «فصّالان» در رساله فصول نیز به کار برده شده است. مانند:

«بقا باد فلان را زفان به مدح وی گشادن، و قدم بر بساط فصّالی نهادن درین حضرت، نه از بهر آن باشد تا حضرت وی را کمالی باشد، و یا تعبیه مجلس رفیع وی را جلالی باشد، بلکه از بهر آن باشد تا گوینده را جمالی باشد، و سعادت را به گفتار این گوینده اتّصالی باشد.» (ص ۸۳)

«کذلک این خادم چنین دعوی میکند که از آنجا که غلّو عالم علوی است، تا آنجا که خاک هیکل سفلی است، جمله فصّالان و مداحان جمع شوند، و خواهند که فضایل بتمامها از پرده غیب به صحرای معاینه آرند، و قنّاع خفا و نهانی از آن کشف کنند، آخر الامر به عجز معترف باشند، و از منبع قصور و کلال بود، و مستحق صدر و پیشگاه بود.» (ص ۶۷)

ویژگی‌های نسخه‌شناسی:

این رساله در ۹۷ برگ ۱۹ سطری در قطع ۱۹*۱۴ است و به خط نسخ نگاشته شده است. نوع کاغذ آن سمرقندی نخودی رنگ است. متن بدون هرگونه تزئینات است و عنوان‌ها با شنگرف است.

سبک نگارش نسخه:

- کاتب پایه ذال معجمه فارسی را در بیشتر کلمات، با نقطه کتابت کرده است. مانند «آفرید»، «خورشید»

- در نسخه، سه حرف (پ، چ، گ) با نویسه‌های عربی آنها (ب، ج، ک) کتابت شده است.

- حرف ربط «که»، به هنگام پیوند به ماقبل، به صورت «ک» کتابت شده است؛ مانند «چنانک»، «آنانک»

- های کلمه «چه» پس از «آن» و «هر» معمولاً کتابت نشده است.

- بی‌مبالاتی در گذاشتن نقطه‌ها. مانند «عمان» به جای «غمان»
- گذاشتن علامت مد بر روی الف میانی. مانند «علماً عصر»
- نگذاشتن نشانه مد. مانند «امیزانید»
- همزه‌های مکسور کلمات عربی رایج در فارسی معمولاً به هر دو صورت کتابت شده است. مانند کلمه «عجایب» که به هر دو صورت «عجائب» و «عجایب» کتابت شده است.
- همزه کلمات مختوم به الف ممدود، به هنگام اضافه، به صورت اصلی باقی مانده است؛ مانند «رداء کرامت»
- هنگام اضافه شدن دو اسم به یکدیگر، یای میانجی کتابت نشده است؛ مانند «دریا کبود»
- حروف «به» و «را» به صورت متصل کتابت شده است.
- نشانه جمع «ها» معمولاً به صورت متصل کتابت شده است مانند «شکوفها»

۱. سطح زبانی:

- تلفظ‌های کهن: پیکان، کتف، وی، پسر.
- ابدال: نویسنده (نویسنده)، یاود (یابد) (۵۴)، بتاود (بتابد) (۷۹)، گوسپند (گوسفند) (۵۶)، منشانند (نشانند) (۵۲).
- صورت کهن برخی از واژه‌ها: «سدیگر»، «زفان».
- استفاده از ترکیبات عربی در متن فارسی:
- در فصول گاه ترکیباتی که در نثر و زبان عربی رایج و پرکاربرد است، دیده میشود. مانند: سبحانه و تعالی (۶۰)، بِمَنِّکَ وَ فَضْلِکَ (۵۶)، فَأَعْلَمُوا یا أُیْهَاقَوْمِ (۵۶)، کذلک (۶۷)، لیسَ هذا العَجیبِ (۷۲)، لَعَمْرِی (۴۶).
- خطابه‌های عربی در متن فارسی: مانند «أَعَزَّتِی» (۷۲)، «البشارة» (۷۵).
- تعبیرات عربی در فارسی؛ مانند: «سَدیدالمقال شدیدالمحال است.» (ص ۸۷)
- از مهمترین خصیصه زبانی رساله فصول، فراوانی واژه‌های عربی کم کاربرد و همچنین تضمین آیات و احادیث و استشهاد به اشعار عربی است که موجب کثرت لغات عربی شده است. در این رساله لغات فارسی مهجور نیز وجود دارد و میزان لغات فارسی نسبت به عربی محدود است. در زیر به نمونه‌هایی از این لغات اشاره میشود:
- لغات عربی مانند: نواصی، نباهت، مطموس، عش.
- جمعهای عربی: نویسنده به کاربرد جمع‌های مکسر عربی گرایش زیادی دارد. مانند: سگان، آیادی، رایات، أعواد، أقدام.

- لغات فارسی مانند: یازیدن، شادروان، گردون، فریشتگان، بُندار، کابوک.
- جمع فارسی بستن اسم جمع: مانند کلمات خَلْقان، اَمْتان.
- «از چهار طبع مُعادی و متضاد خِلقت خَلْقان هست گردانید.» (ص ۴۵)
- جمع بستن جمع‌های عربی: مانند «خلل‌ها»
- «و به اوصاف ستوده آراسته، و از جمله خلل‌ها پیراسته.» (ص ۵۰)
- کاربرد «ان» جمع با اسم معنی عربی:
- «مرد مسافر به نور ماه اُشتر باز یافت، به غایت خرم و شاد شد، و دل جریح وی از غمان آزاد شد.» (ص ۶۴)
- کاربرد صفت و موصوف در افراد و جمع به شیوه متعارف عربی: مانند «زواج طاهرات» و «اقربا کرما».
- «آنکه بر ازواج طاهرات وی که طینت ایشان خیر و خیرات گردانید.» (ص ۴۵)
- تقدیم صفت بر موصوف: مانند «سابق علم» در عبارت زیر:
- «ملک تعالی در سابق علم خود ایشان را خطاب اختیار کرده ...» (ص ۷۳)
- کاربرد واژه «کافر» و «تقدیر» در معنای اصلی:
- «و به شب قسم یاد میکند که پرده‌های ظلمت بر کتف جهان افکند، و نقاب کافر را از چهره جهان در پیچد.» (نقاب کافر: نقاب پوشاننده) (ص ۵۱)
- «قوتش چنان است که به تقدیر یک لمحت از مدار پروین به قرار زمین آید که مشقتی به وی نرسد. (به تقدیر: به اندازه) (ص ۵۱)
- کاربرد واژه «پیراستن» و «آراستن» در یک معنی:
- «وی بحمدالله در امامت به محلی است که سرو دیانت به جمال او پیراسته است، و چهره سنت به جمال حجت وی آراسته است، و اعلام علوم به لسان اقلام وی نگاشته است.» (ص ۷۹)
- کاربرد افعال مرکب مانند «بنگار کردن» به جای افعال ساده «نگاشتن و آراستن»:
- «حمد و ثنا مر خداوندی را که به قدرت جهان آفرید. از فرق فرقد تا قرار مرقد بنگارید.» (ص ۴۵)
- کاربرد فعل «نیستی» به جای فعل شرط «نبودی»:
- «لعمری چگونه روا بود از قضیت عقل و سحیت کرم تقصیر کردن در دعای سلطانی پادشاه زمانی که اگر وحی منقطع نیستی، و این آیات در شأن رُسل و انبیا نیستی ...» (ص ۴۶)
- کاربرد فعل «پیدا کردن» به جای «آشکار کردن»:
- «چون ماه منیر حاجب از بروج خویش پیدا کرد، و کَلّه نور در باغ و راغ باز گسترد ...» (ص ۶۴)
- کاربرد «عزت» به جای «عزیز»؛ مانند:

«کرمش چنان است که هر چند از خلائق قبايح و فضايح بيش بيند، در حضرت عزت نيابت ايشان بيش دارد.» (ص ۵۱)

- کاربرد واژه «حضرت» به معنای «حضور» و در برابر غيبت:

«آنان که در حال غيبت او محتشم‌تر، در وقت حضرت، اصغر خدام اويند.» (ص ۵۷)

- کاربرد واژه «چند» در معنای «اندازه»:

«خداوندا دولت او قرين دور گردون دار، مُلك او را صد بار چند ملك آفريدون دار، زمام زمين و زمان وي را زبون دار.» (ص ۴۷)

- کاربرد واژه «فاضل‌تر» به جای «افضل و برتر»:

«آسمان فخر کرد و بنازيد و گردن بي‌فراشت. گفت: يا زمين! من از تو فاضل‌ترم.» (ص ۵۹)

- کاربرد واژه «هيچ دو» به جای «هيچ يك»:

«آن را که سزای هر دو بود هر دو دهم، آن را که مستحق هيچ نبود هيچ دو ندهم.» (ص ۶۱)

- کاربرد واژه «ديگر» به جای «دديگر»:

«يکي به علم و دانايي، ديگر به تقوي و کار خدائي، سديگر به اسلافي مشهور به صلاح و پارسايي.» (ص ۶۳)

- کاربرد کلمه «جانوران» به معنای «جانداران»:

«حکمت خداوند زمين و آسمان و مراد پادشاه جانوران، در آنکه جمال وي در کتم عدم پيدا کرد...» (ص ۶۵)

- استفاده از تركيب «وي مهتر» و «او مهتر» برای تکریم ممدوح:

«و محتاجان نسيم جود او پوينده، و وي مهتر به رضای ايشان جوينده.» (ص ۶۸)

- تطابق صفت و موصوف در تأنيث و تذکر به تأثیر از تأکید عربي:

«لاجرم بدین پنج خصلتِ مديخت، فخر ذريت آدم بود، و عنوان دفتر وي سيد عرب و عجم بود ...» (ص ۵۷)

تکرار افعال:

در رساله فصول، افعال به طور مکرر تکرار شده‌اند، در صورتی که امکان حذف به قرینه لفظی وجود داشت و علت عدم حذف فعل، ایجاد قرینه در انتهای جملات و تکرار برآمده از اطناب که در متون نثر فنی و مصنوع دیده میشود. مانند: تکرار فعل «کرد» و «گردانم» در جملات زیر:

«شهادت مقربان به شهادت ایشان مسجّل کرد، و ابواب همهٔ مدایح به مدح ایشان مسدود و محتوم کرد. پس رسول مؤید آن قاعده را به سخن خود مؤکّد کرد، و این ثنا را به اضعاف و آلف آن مدد کرد.» (ص ۷۸)

«و آن را که سزای هر دو بود از هر دو بهره‌مند گردانیم، و آن را که سزای هیچ دو نباشد، از هر دو محروم و بی‌نصیب گردانیم.» (ص ۶۲)

- کاربرد جملات شرطی طولانی:

«یا محمد بگو، این خُصوم جَهّال را که اگر از آنجا که مناط ثریا است، تا آنجا که مُنقَطع ثری است، و از آنجا که اُفق شرقی است، تا آنجا که عین حامیهٔ غربی است، جمله جمع شوند، و آنچه از بلاغت و فصاحت و عبارت مجهود و مقدور ایشان است تقدیم کنند، و خواهند که یک کلمت از کلمات ربّانی مقابله کنند یا یک حرف از حروف سبع المثنائی را مقاومت کنند، جمله در دایرهٔ عجز به مِکواة قهر مَوسوم باشند، از بهر آنکه کتابی که مثل کلام خداوند جبار بود، باید که در ضمن آن جواهر بی‌شمار بود.» (ص ۶۷)

- کاربرد وجه مضارع به جای وجه التزامی:

«ملک تعالی عنان عقل وی به دست توفیق داده است، تا وی را به اعلیٰ مقامات دلالت میکند، و به تدریج و تعویج به یک درجه می‌رساند.» (میکند به جای بگند) و (می‌رساند به جای برساند) (ص ۸۷)

- کاربرد حرف اضافه «با» به جای «به»:

«چنین گفته‌اند علمای عصر و حکمای دهر که آداب و مرجع سخن راندن در محاضر و مفاخر سلاطین و مجامع خلافت دین راجع است یا چهار چیز.» (ص ۴۶)

«داعی است که اولیا را یا بساط نعمت همی‌خواند، و فقرا را یا خزانهٔ همت می‌خواند، و اهل فضل را یا کمال فضیلت می‌خواند، و علما را یا تربیت دین و شریعت می‌خواند.» (ص ۵۷)

حرف اضافهٔ مضاعف:

گاهی حرف اضافهٔ نخست (به) به آن، این و او می‌چسبند؛ بدان، بدین، بدو. مانند:

«قسم یاد میکند بدان پنج ستاره، چون: بهرام و زهره و زحل و مریخ و عطارد.» (ص ۵۱)

اطناب:

یکی از ویژگیهای رسالهٔ فصول اطناب است و چنان‌که می‌دانیم اطناب نیز یکی از ویژگی‌های سبکی‌ای است که در خطابه و مقامه و مجلس گفتن وجود داشته است. یعنی گوینده برای تأکید و تقویت معنای مورد نظرش یک مضمون و مفهوم را در قالب الفاظ مختلف تکرار میکند تا در ذهن

شونده نفوذ بیشتری پیدا کند. در فصول نیز مکرراً با اطناب‌های ملال‌آور نویسنده مواجهیم، که به نمونه‌هایی از آن اشاره میشود:

اطناب در مترادفات:

«اگر نه از بهر رضای او بودی، از عالم عَلم نبودی، و رسول و اُمم نبودی، وحش و طیر و اَنس و جنّ و آدم نبودی، هوا و فضا و لوح و قلم نبودی.» (ص ۶۰)
«و زفان من از مدح تو قاصر و کوتاه کرد.» (ص ۶۵)

اطناب از طریق حشو:

«چون ملک سبحانه و تعالی این هفت قُبَّة برکشیده برکشید، و این بساط بسیط بازکشید...» (ص ۵۹)

اطناب از طریق تکرار لفظ:

«بعضی بودند که از جمله کَفّار بودند لکن با رعیت، محسن و نیکوکار بودند، چون انوشروان. و بعضی بودند که از دین و داد هر دو بیزار بودند، از حق دور و با خلق بدکردار بودند، چون فرعون و هامان. و بعضی بودند که دین‌دار بودند لکن ظالم و ستمکار بودند، چون خَجّاج و عبدالملک بن مروان. و بعضی بودند که دین‌دار بودند و با خلق محسن و نیکوکار بودند، چون بوبکر و عمر و عثمان و علی و قُدوة شرایع ایمان.» (ص ۴۸)

اطناب در معنا:

«در اخبار معروف است که فاطمة زهرا، آن سلاله مصطفی، آن گوهر دریای نبوت، آن ثمره اصل رسالت، آن نسیم میوه جنت، آن آشیانه مکانت، آن مایه خَسَنات، آن خیر خیرات، آن سیده سادات، آن حرّهای بدین محتشمی، از رسول علیه‌السلام سؤال کرد که در آن شب قدر و منزلت و قُرب و کرامت، درین آسمان بلند، و درین ولایت عالم فوقی، از شرف و قدر این جگرگوشگان من حسن حسین هیچ اثر و نشانی دیدی؟» (ص ۷۴)

«بقا باد فلان را سخن گفتن درین مقام نه از بهر اظهار فضل باشد، بلکه شرف قائل باشد.» (بارها این عبارت تکرار شده است.) (ص ۸۵)

۲. سطح فکری:

اندیشه غالب در فصل‌های فصول میبیدی، ستایش ممدوح و برکشیدن او و نیز تبیین جایگاه و اقتدار سیاسی او است. می‌توان گفت کوشش نویسنده -در مقام مادح- این است که قدرت ممدوح را به عناوینی قدسی پیوند میدهد و با پردازش تصویری فرهمند (Charismatic) در ممدوح، او را نسبت به سایر افراد جامعه بازتاب دهد.

مشروعیت سیاسی دادن به قدرت و حاکمیت ممدوح عمده دغدغه‌ای است که در فصول دیده میشود. این کوشش برای رساندن حاکم و حاکمیت به جایگاهی است که به تعبیر امروزی از آن به «هژمونی (Hegemony)» یاد میشود. این واژه اغلب به مفهوم مورد نظر آنتونیو گرامشی به کار میرود که دلالت بر تسلط و استیلای یک طبقه، نه فقط از جنبهٔ اقتصادی، بلکه از تمام جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک دارد.

۳. سطح ادبی:

صور خیال:

در رسالهٔ فصول نویسنده بیشتر از آرایه‌های لفظی برای موسیقایی کردن جملات خود استفاده کرده است که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره میشود:

۱. سجع:

نثر مسجع در ایران از آغاز پیدا آمدن نثر دری موجود بوده است، لیکن این شیوه به خطبه‌های کتاب یا در مورد ترجمهٔ بعضی از کلمات قصار انحصار داشته و کتاب یا رساله‌ای که تماماً مسجع باشد، پیشتر از قرن ششم تا به حال دیده نشده است. ظاهراً باید نخستین سجع‌ساز فارسی را شیخ‌الاسلام عبدالله انصاری شمرد. (بهار، سبک‌شناسی، ج ۲: ص ۲۴۰)

فصول میبیدی سرشار از عناصر موسیقی‌ساز نثر است، البته این ویژگی در کشف‌الاسرار نیز به وفور دیده میشود. آنچه وجه متمیز تفاوت کاربرد سجع و جناس و عناصر موسیقایی نثر فصول است، این است که در حقیقت این فصلها جنبهٔ خطابه و بیان شفاهی دارد و میدانیم که در گفتار اهل خطابه و منبر و مجلس و مقامات، سجع‌پردازی جایگاهی خاص داشته است. در بسیاری از آثار مربوط به متصوفه که نقل قولهایی از مشایخ صوفیه است که مجالس و مقامات از آنان به جای مانده است، شاهد بیان و زبانی آهنگین هستیم که برآمده از سنت شفاهی مقامه‌گویی و مجلس‌گویی بوده است.

تفاوت سجع‌های میبیدی در کتاب فصول و کشف‌الاسرار این است که سجع‌ها در کشف‌الاسرار طبیعی و به اقتضای کلام و متناسب با مفاهیم عرفانی است و رنگ تصنع و تکلف به خود نمی‌گیرد، ولی در کتاب فصول میبیدی سجع‌ها متکلفانه و با استفاده از الفاظ و تعابیر مهجور عربی و بارد است. مانند:

«ای شما که ایمان آوردید، پرهیزید از آنکه بر آزار من خیزید، یا اخلاص در کردار خویش به نفاق و شک بیامیزید، از آزار من گریزید، قدر خویش بدانید و از راه غرور برخیزید، تا به آتش قطعیت نسوزید. (کشف‌الاسرار، ج ۵: ۵۶۵)

«حکمت خداوند زمین و آسمان و مراد پادشاه جانوران، در آنکه جمال وی در کتم عدم پیدا کرد، و دولت وی در عالم آشکارا کرد، آن بود تا آثار معالی در آفاق مَدروس نگردد، و نباهت و ریاست درین ولایت مطموس نگردد.» (رساله فصول) (ص ۶۵)

نمونه‌های سجع در رساله فصول:

«سلطانی که چندین اقبال و سعادت بدو پیوسته و صلاح همه عالم در نواصی دولت او بسته، دعای او بر همه عالم فرض و محکوم بود و ثنای او بر خلائق واجب و محتوم بود.» (سجع مطرف و متوازی) (ص ۴۷)

«برق جود وی مهتر از سحاب اکرام بنالد و قطرات استراحت ببارد و کشت آمال کهتران بیالد.» (سجع متوازی) (ص ۵۵)

«ملک تعالی نصرت به آنم وی متصل دارد، عوایق دهر از ساحت وی منفصل دارد، و نوایب و مصایب به حسام دولت وی مضمحل دارد.» (سجع متوازی) (ص ۶۰)

۲. جناس:

«از فَرَق فَرَقْد تا قرار مَرَقْد بنگارید.» (فرق و فرقد: جناس زاید/ فرقد و مرقد: جناس لاحق) (ص ۴۵)

«صد هزار برگ ورد بر بسیط بساط لاژورد افشانید.» (جناس زاید) (ص ۴۵)

«بحار علوم همه علما در جوار علم وی نهر است.» (جناس اشتقاق) (ص ۷۹)

۳. تکرار:

«از فَرَق فَرَقْد تا قرار مَرَقْد بنگارید.» (تکرار واک؛ همحروفی: تکرار صامت ق و همصدایی: تکرار مصوت کوتاه a) (ص ۴۵)

«چون قلم فتوای در انگشت گیرد، قلم جرّار در لوح محفوظ، قلم فتوای وی را تهنیت کند.» (تکرار واژه قلم) (ص ۲۴) (ص ۸۰)

«از قطره نطفه ضعیف مهین دفعین در ظلمت مشایم و اطوار امشاج باز داشته ...» (تتابع اضافات) (ص ۶۱)

آرایه‌های بیانی:

۱. مجاز:

«خداوند تاج و تخت و مهر و نگین دار.» (مجاز از انگشتر) (ص ۵۳)

«مگر صدر و حضرت فلان که کف سخاء خود را به عموم تکرم و عطا مثال هلالی دارد.» (مجاز از دست) (ص ۵۴)

«چنان‌که آفتاب فلکی دو صفت دارد، یکی سوختن و دیگر آفروختن...» (مجاز از خورشید)
(ص ۵۸)

۲. تشبیه:

در فصول بیشتر تشبیهات از نوع «تشبیهات بلیغ و جدولی» است. مانند:

«عندلیب تفرید و توحید به دولت و دعوت وی بگفانید.» (ص ۴۵)

«ایزد تعالی بساط عدل او کشیده دارد و بحر انعام او بر رعایا گشاده دارد و تیجان اقبال و سعادت بر فرق دولت او نهاده دارد.» (ص ۴۹)

«نام حسن و حسین در افواه ملائکه ملکوت و محاضر مقربین و صفوف صافات و جمله فریشتگان چنان ظاهر است و پیدا که در شب یلدا ماه در گنبد سما.» (ص ۷۵)

گفتنی است نویسنده در تشبیه دست به ابداع و خلاقیت نمی‌زند، بلکه تشبیهاتی مکرر و معمول می‌آورد که در ساخت معمولاً از فرمولی یکسان پیروی میکند و می‌توان آنها را «تشبیهات جدولی» خواند. مانند:

«و چون به انواع مآرب و اجناس حوایج حضرت وی را مثقل گرداند، سیل عطا از چشمهٔ جود خود بگشاید، و همهٔ حوایج مؤملان روا کند. و چون سموم ادبار بر طراوت احوال ارباب نعم بوزد و آن را به غبار زوال تیره گرداند، ... و چون رباع خدام وی از یُبوست شکایت کند، برق جود وی مهتر از سحاب اکرام بنالد ... چون جملهٔ محتاجان در ریاضِ نعم وی شراب عطایا چشیدند، به جملگی در جملهٔ احوال لباس شکر و حمد وی پوشیدند ...» (صص ۵۴-۵۵)

«و لعمری چگونه منتظر باشم اتمام مدحت کسی را که در عنصر نبوت قرار یافته، و به چشمهٔ مروت ورزیده، و حیات او حیات کرامت بوده، مولد او زمین امامت بوده، از شیر شهامت و جلادت چشیده، پس آنکه لباس دیانت پوشیده، و قلائد صیانت بر نحر خود بدیده، و تاج امانت بر فرق وی نهاده. اعزتی! چگونه شرح توان گفت گلی را که اصل آن از جنت عدن بیافریده، و بر دست سعادت در زمین رضا کشته، و به آب وفا آن را تربیت کرده، و برگ آن از حیا ظاهر شده، و شکوفه‌های آن از درخت وفا پیامده ...» (ص ۷۲)

۳. استعاره:

در فصول از انواع استعاره استفاده شده است، ولی میزان استفاده از «استعارهٔ مصرّحه» بیشتر است. مانند:

۳-۱. استعاره مصرّحه:

«هفت بساط پُر غبار بر موج دریای تیار بخوابانید.» (هفت بساط: استعاره از هفت فلک/ دریای تیار: استعاره از آسمان) (ص ۴۵)

«همتا و نظیر تو نیارود و نیارد از آدم تا مهدی این گنبد دوار. (استعاره از آسمان) (ص ۵۳)

«چنان که خورشید شادروان کشد، شادروان او دار. چندان که باران دَرّ پاشد عطا و احسان دار»
(شادروان: استعاره از خورشید) (دَرّ: استعاره از قطرات باران) (ص ۵۶)

۳-۲. استعاره مکنیه:

«به شب قسم یاد میکند که پرده‌های ظلمت بر کتف جهان افکند و نقاب کافر را از چهره جهان
در پیچد.» (ص ۵۱)

«چهره سنت به جمال حجت وی آراسته است، و اعلام علوم به لسان اقلام وی نگاشته است.»
(ص ۷۹)

۳-۳. تشخیص:

«قسم یاد میکند بدان وقت که صبح نفس بر کشد و آفتاب کمند خویش به گردن شباهنگ اندازد
و شب از پیش کمند آفتاب بگریزد، و طبق‌های بلور و رخام بر شبه پاشند.» (ص ۵۱)

۴. کنایه:

«مطاع است که خاقان [چین] ملک و قیصر روم و کسری پارس و نجاشی حبشه و عزیز مصر جمله
حلقه بندگی او در گوش دارند و داغ رقّ وی بر پیشانی دارند.» (کنایه از اطاعت و فرمانبرداری)
(ص ۵۲)

«در اخبار معروف است که فاطمه زهرا، آن سلاله مصطفی، ... از رسول علیه السلام سؤال کرد که
در آن شب قدر و منزلت و قرب و کرامت، ... از شرف و قدر این جگرگوشگان من حسن و حسین
هیچ اثر و نشانی دیدی؟» (کنایه از عزیزان) (ص ۷۴)

«گوسپند و گرگ به هم آب میخورند از هیبت او.» (کنایه از امنیت) (ص ۵۶)

آرایه‌های معنوی:

۱. تضاد:

«فعالش در قبض و بسط مرتب است.» (ص ۵۷)

«و به یک نکته مجموع محرمات از محللات مفصل کند.» (ص ۷۹)

«شرف نسبت و کمال اصالت وی هم سابق و هم لاحق است.» (ص ۸۴)

۲. مراعات النظیر:

«اقبال و سعادت رکاب و زین و سنام اوست.» (ص ۵۰)

«سوگند به جمله نیترات که در شب داج تیره رنگ زورق سیمین و زرّین درین افلاک سیاحت
میکنند.» (ص ۵۱)

«مکین است و مکانت وی چنان است که از اقصی بلاد روم و هند تا مقطع قیروان مغرب از هر
جزوی از اجناس موجودات ندا می‌آید که ...» (ص ۵۲)

۳. تلمیح:

مهمترین تلمیحات متن عبارت است از:

«از أنفاس صبح شمامه کافور بر نافهٔ مشک آمیزانید.» (اشاره به آیهٔ «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (ص ۴۵))
«اكتفاء باقل آن است که نصیب خویش بر یاران ایثار کنی.» (اشاره به سخن امام علی (ع)؛ «خَيْرُ
الكلام ما قلَّ وَ دَلَّ» (ص ۴۶))

«امین است و صفت امانت وی چنان است که امانت و امان زمین و زمان فرع امانت او است، و
دیانت رعیت از اقبال دین و دیانت او است.» (اشاره به حدیث «النَّاسُ عَلَي دِينِ مُلُوكِهِمْ» (ص ۵۳))
«و این کوه‌های سرکش بیخ او را به جای میخ بر طرف این شادروان کوفت.» (اشاره به آیهٔ «وَجَعَلْنَا
الجِبَالَ أوتاداً» (ص ۵۹))

۴. اغراق:

اغراق و مبالغه در مدح ممدوح از ویژگی‌های آثار مدحی است که از آغاز شکل‌گیری شعر مدحی
فارسی وجود داشته است.

در رسالهٔ فصول نیز که نمونه‌ای از آثار مدحی است اغراق در مدح ممدوح دیده می‌شود که به
نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

«اگر از مبدا عالم تا منقص آدمی و آدم مدّت و زمان دارم، و در منبت هر شعری هزار زبان دارم، و
در لهجت هر زفانی چند گونه بیان دارم، این زفانها به جمله برنجانم، و خاطر و ذکاء و فهم بیچانم،
و خواهم که ادنی فضایل وی عبارت کنم، یا به اقصی شمایل وی اشارت کنم، آخر الامر در میدان
قصور دایر باشم، و در طریق تقصیر به تفریط مقرر باشم. پس سبیل ارضی و طریقت مثلی آن است
که بر یک بیت اقتصار کنم که مدحت مدّاحان جهان بر وی نثار کنم. و أقول:

كَأَنَّ اللَّهَ أَنْشَأَكَ إِبْتِداءً لِيَعْلَمَ كَيْفَ تَمَثَّالَ المَعَالِي»
(ص ۶۵)

۵. مشاکله:

در اصطلاح آن است که لفظی را به رعایت و مجاورت و هم‌شکل بودن، با الفاظی که در جمله ذکر
شده است، هم‌شکل و یکسان کنند.

نمونه‌های مشاکله در رسالهٔ فصول:

«و آثار خیرات او در کشور دائم و متصل شده، و أسواق فُستاق به حشمت و دولت او کاسد شده ...»
(ص ۴۸)

«نام حسن و حسین در افواه ملائکهٔ ملکوت و محاضر مقربین و صفوف صافات و جملهٔ فریشتگان
چنان ظاهر است و پیدا که در شب یلدا ماه در گنبد سما.» (ص ۷۵)

«حضرت وی کعبه صِلَات است، گر چند کعبه صَلَاة نیست. مسجد ضیف است، گر چند مسجد خیف نیست. خانه نعیم است، گر چند خانه تنعیم نیست. مَطاف محتاج است، گر چند مَطاف حاجّ نیست. صحرای عُرف است، گر چند صحرای عرفات نیست. فِنای مُنی است، گر چند فِنای مُنا نیست. شاگردان زمزم است، گر چند ساربان زمزم نیست. کوه جود است، گر چند کوه جودی نیست.» (ص ۸۷)

نگاهی تطبیقی به فصول میبیدی و رساله الطیور:

رساله الطیور بنا بر دیدگاه دکتر محمّدامین ریاحی از نمونه‌های فنّ فراموش شده فنّ فصّالی است. در اینجا برای مقایسه به مشابهت‌ها و تفاوت‌های فصول میبیدی با این اثر به صورت مختصر اشاره میشود:

۱- هر دو اثر دارای نثری بینابین و متمایل به نثر فنیّی‌اند، هر چند رساله الطیور در کلّ نثری ساده‌تر دارد و متمایل به نثر بینابین است. زبان هر دو اثر آمیخته به لغات و ترکیبات عربی است که بیشتر به صورت درج و تضمین آیات قرآن است.

«اگر ایشان به مدرسه «وَعَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» برگی خوانده بودند، ما را به چندین به زندان «لَاعَذْبَنَه عَذَاباً شَدِيداً» روا نداشتندی.» (رساله الطیور: ۹۵)

۲. در هر دو اثر استشهادهای قرآنی و شعری وجود دارد. در فصول میبیدی البته اشعار عربی هم وجود دارد که در رساله الطیور چنین نیست و شواهد شعری آن صرفاً فارسی است. (همان: ۹۹ و ۱۰۵)

۳- در فصول میبیدی از اصطلاحات مورد استفاده عرفا بهره گرفته شده است، مانند: رضا، توحید، تفرید و ... اما رساله الطیور در کلّ اثری است تمثیلی و به شیوه تمثیلات عرفانی و حالتی داستان‌گونه دارد و در انتهای اثر نویسنده به رمزگشایی پرداخته و مراد و منظور خود را از عناصر و شخصیت‌های حاضر در تمثیل بیان کرده‌است و مثلاً اشاره کرده است. منظور از عنقای مغرب: «خواجه عزیز و خداوند بزرگوار جمال‌الدین شرف سلغور است.» (رساله الطیور: ۱۰۸)

۴. در هر دو اثر برای آهنگین کردن متن از عناصر موسیقایی مانند جناس و سجع بهره برده شده است، با این تفاوت که در رساله الطیور - در قیاس با فصول میبیدی - سجعها روانتر و به نحو طبیعی زبان نزدیکتر است:

«طوطی‌ای را دیدم: سبز قبا، اندک بقا، شیرین لقا.» (همان: ۹۴)

۵- هر دو اثر ساختاری چون یک قصیده مدحی دارند که در مقدمات خود مطالبی متفاوت و متنوع بیان میکنند، اما در مؤخره بحث به مدح ممدوح گریز میزنند.

۶- تصاویر و صور خیال در رساله الطیور از ادبیت و جنبه زیباشناسانه غنی‌تری برخوردارند، تعبیری چون: کلاه گوشه آفتاب (همان: ۹۴)؛ دروازه مشرق خنگ (همان: ۹۳)؛ سپاه انجمن نرگس سرخ

کلاه و پیروزه قبا (همان: ۹۴)؛ تیغی چون زبان مار کشیده و سنانی چون دندان نهنگ در پیش (همان: ۹۹).

۷- شیوهٔ گریز به مدح ممدوح در رسالهٔ الطیور در مقایسه با فصول میبیدی هنرمندانه‌تر است و نویسنده به صورت غیر مستقیم در طی یک روایت تمثیلی عرفانی و با بهره‌گیری از عناصری چون: سیمرغ، عنقای مغرب، حضرت سلیمان و ... به همانندسازی ممدوح خود با این شخصیتها میپردازد و در انتهای متن نیز منظور خود را از عنقای مغرب، همان ممدوح ذکر میکند (رسالهٔ الطیور: ۱۰۸). در فصول فقط در یک مورد به داستان گم شدن ناقه اشاره می‌کند و آن حکایت را مقدمه‌ای برای گریز به مدح ممدوح قرار میدهد (فصول: ۶۴). اما در بقیهٔ موارد صرفاً با عبارت‌پردازی و لفاظی چنان یک قصیده‌سرای مدیحه‌پرداز به مدح روی می‌آورد.

نتیجه‌گیری:

فصول میبیدی از کهن‌ترین و معدود نمونه‌های به جا مانده از فنّ «فصّالی» است. نثر آن آهنگین، بینابین و متمایل به نثر فنی است. از آنجا که احتمالاً از اصل عربی ترجمه شده است، و فور ترکیبات و تعابیر عربی در آن تا حدودی موجه می‌نماید. در فصول هر جا که نویسنده مجال می‌یابد علاقهٔ خویش را به نثر فنی آشکار میکند. از یک طرف به کار بردن فنون بیانی و بدیعی، تضمین آیات و احادیث و استشهاد اشعار عربی و فارسی و از طرف دیگر بسیاری واژه‌های عربی بر دشواری سبک نثر این کتاب می‌افزاید.

رسالهٔ الفصول هم از نظر محتوا و هم نثر تفاوت‌هایی با کشف‌الاسرار دارد. نثر این اثر گرایش بیشتری به نثر فنی دارد و در قیاس با کشف‌الاسرار دشوارتر است. محتوای اثر یکسر به مدح و مدیحه‌گویی اختصاص دارد آن هم مبتنی بر سنت شفاهی خطابه و فصّالی و تکرار همان مضامین قصاید مدحی شاعران سبک خراسانی در سدهٔ پنجم و ششم ه.ق.

فصول میبیدی در قیاس با رسالهٔ الطیور نثری دشوارتر و تمایل به نثری فنی دارد که به صورتی صریح و مستقیم به مدح ممدوح می‌پردازد و بیشتر مبتنی بر آرایه‌های صوری و لفظ‌پردازی و سجع‌های متکلفانه و گاه مهجور است. در حالی که رسالهٔ الطیور، با بهره‌گیری از عناصر داستانی و تمثیلی به زبانی ساده‌تر و روان‌تر به مدح می‌پردازد.

منابع:

۱. بیان، شمیسا، سیروس، انتشارات فردوس، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۹.
۲. رسالهٔ الطیور، نجم الدین رازی، به تصحیح و مقدمه محمدامین ریاحی، توس، تهران، ۱۳۶۲.
۳. سبک‌شناسی، بهار، محمدتقی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۹۰.

۴. سبک‌شناسی نثر، شمیسا، سیروس، انتشارات میترا، تهران، ۱۳۹۰.
۵. فصول رشیدالدین ابوالفضل میبیدی، دانش پژوه، محمدتقی، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۶، ۱۳۴۸.
۶. فنون بلاغت و صناعات ادبی، همایی، جلال‌الدین، انتشارات هما، تهران، ۱۳۶۸.
۷. کلیات سبک‌شناسی، شمیسا، سیروس، انتشارات فردوس، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
۸. معانی، شمیسا، سیروس، انتشارات میترا، چاپ سوم، تهران، ۱۳۹۱.
۹. نگاهی تازه به بدیع، شمیسا، سیروس، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم، تهران، ۱۳۷۹.

Archive of SID